

مجله اقتصادی

شماره‌های ۱ و ۲، فروردین و اردیبهشت ۱۳۹۹، صفحات ۱۷۵-۱۴۱

مهار تورم در ایران

مهدی امانی طهرانی

کارشناس ارشد اقتصاد

mahdi.amani.1999@gmail.com

امیرسینا بهرامی بیدون

کارشناس ارشد اقتصاد

amirsina.com@gmail.com

محمدحسین شعرا

کارشناس ارشد اقتصاد

mhshoara@yahoo.com

علی نیک‌پور

کارشناس ارشد اقتصاد

nikpour_a@yahoo.com

در این مقاله تلاش شده است تا ابتدا دلایل وجود تورم، مطابق آنچه در علم اقتصاد مطرح است، بررسی شود؛ سپس کشور ایران به عنوان اقتصادی که مدت‌ها است دچار مسئله تورم است، مورد بررسی و تحقیق قرار گرفته است. تاریخچه تورم در دولت‌های ایران از سال ۱۳۶۰ تا ۱۳۹۸ بررسی شده و علت‌های وجود تورم در ایران مطابق با آنچه در علم اقتصاد نیز بررسی شده، نشان داده شده است. در ادامه به بررسی راهکارهای پیشنهادی برای رفع تورم که مورد توصیه علم اقتصاد کلان است پرداخته شده و نحوه مقابله کشورهایی که با تورم مواجه شده‌اند و آن را از بین برده‌اند نیز بررسی شده است. در انتها به بررسی راهکارهایی که در ایران مورد استفاده قرار گرفته است پرداخته شده و علت مؤثر واقع نشدن آن‌ها نشان داده شده؛ همچنین، راه‌های مؤثر شدن راهکارها و یا راهکارهایی جایگزین توضیح داده شده است

واژگان کلیدی: تورم، دولت، مهار تورم، ایران

۱. مقدمه

یکی از مسائلی که در اقتصاد کلان بسیار مطرح است مسئله تورم و مهار آن است. آنچه در اقتصاد به عنوان تعریف تورم از آن یاد می‌شود، افزایش عمومی سطح قیمت کالاها در یک اقتصاد است. در سطح جامعه امروز ایران، یکی از مسائلی که مردم را نگران کرده و موجب مشکلات معیشتی جدی شده و رفاه مردم را به شدت به خطر انداخته مسئله تورم و بی‌ارزش شدن پول است. امروزه میلیون‌ها ایرانی با دیدن نرخ تورم بالای ۴۰ درصد در سال ۱۳۹۸ و دیدن تغییرات ساعتی و افزایش بی‌رویه نرخ ارز، سکه و ... به دنبال راهی برای سرمایه‌گذاری ثروت خود هستند؛ زیرا انتظارات تورمی بالایی دارند؛ همچنین، شاهد میلیون‌ها اخذ کد بورسی در ابتدای سال ۱۳۹۹ هستیم. در اقتصاد کلان یکی از اصلی‌ترین وظیفه دولت و بانک مرکزی حفظ ارزش پول و کنترل تورم است؛ بنابراین این مسئله به صورت خاص از مسائل پراهمیت در اقتصاد کلان کشور ایران محسوب می‌شود.

۲. علل تورم در یک اقتصاد

این جمله را معمولاً زیاد از اقتصاددان‌ها شنیده‌ایم که عامل اصلی تورم افزایش حجم نقدینگی است؛ اما سؤال اینجاست که افزایش حجم نقدینگی چگونه منجر به تورم می‌شود؟ هنگامی که تولید کشوری ثابت باشد می‌توان به طور ساده گفت که اگر به ازای میزان ثابتی از تولید کالا پول نقد بیشتری چاپ شود؛ یعنی هر کالا با میزان بیشتری پول دادوستد شود و در نتیجه کالاها به طور کلی دچار افزایش قیمت می‌شوند که این همان تعریف تورم است.

در اقتصاد رابطه‌ای داریم به اسم قانون تقاضای کل که از تلفیق دو رابطه IS و LM به دست می‌آید. رابطه تقاضای کل (AD) به صورت زیر است. فرض می‌کنیم که مخارج دولت (G) و مالیات (T) ثابت باشد و یک رابطه خطی بین حجم پول حقیقی و تولید برقرار است.

$$Y_t = Y\left(\frac{M_t}{P_t}, G_t, T_t\right) \rightarrow Y_t = \gamma \frac{M_t}{P_t}$$

تورم ناشی از افزایش قیمت است و با افزایش P در رابطه فوق می‌توان آن را به شکل زیر

نوشت:

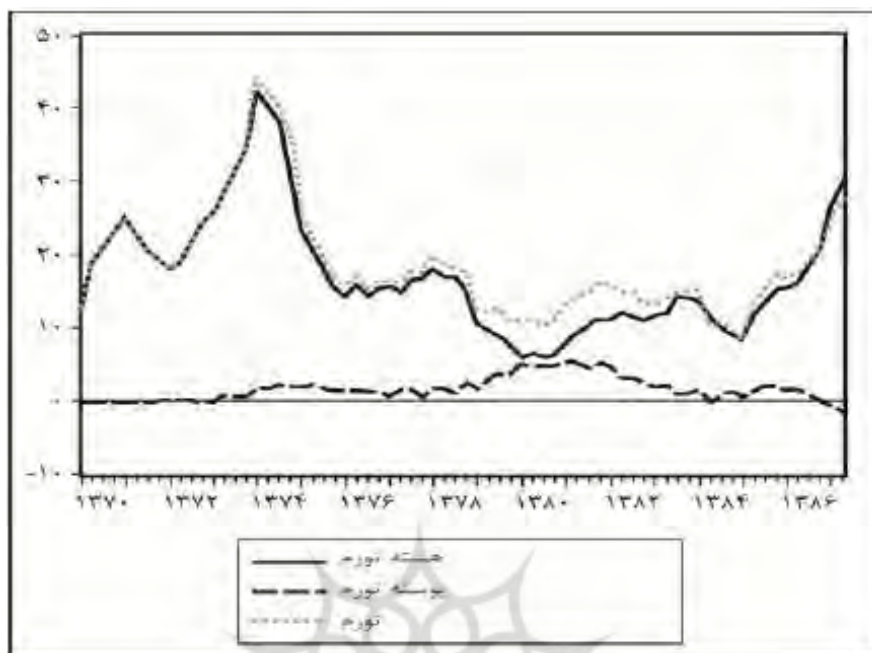
$$g_{yt} = g_{mt} - \pi_t$$

در این رابطه رشد تولید (رشد اقتصادی) برابر با اختلاف رشد پول با تورم است. سیاست‌های دولت‌ها معمولاً برای رشد اقتصادی و ایجاد توسعه بدین صورت است که با خرج کردن و افزایش حجم پول به ساخت زیرساخت‌های تولید می‌پردازند تا پس از این سرمایه‌گذاری و افزایش حجم پول با تأخیر منجر به افزایش سطح تولید شود؛ اما اگر رشد نقدینگی بیش از افزایش قدرت تولید باشد، تورم ایجاد خواهد شد. سیاست‌مداران فکر می‌کنند نقدینگی موجب رشد اقتصادی می‌شود در حالی که این کار تنها تورم‌زایی در پی دارد.

بنابراین بانک‌های مرکزی وظیفه دارند تا این حجم نقدینگی را متناسب با رشد اقتصادی اندازه‌گیری شده مدیریت کنند تا تورم ایجاد نشود.

۳. علت تورم در ایران

در باب تورم در ایران لازم است به یک تعریف پردازیم. تورم ایران را ناشی از دو جزء پوسسته و هسته می‌دانند. پوسسته تورم ایران ناشی از نوسانات ارزی و نفتی است که درآمدهای دولت را هدف قرار داده و در واقع طرف عرضه اقتصاد را دچار تغییر می‌کند. هسته تورم ایران قسمت پایدار و مزمن آن است که مربوط به قسمت تقاضا در اقتصاد است و ناشی از رابطه مالی بین دولت، مردم و بانک‌ها است. این نکته مهم است که منظور از لفظ پوسسته و هسته این نیست که تورم یک بخش ثابت و یک بخش متغیر دارد؛ بلکه منظور این است که تورم یک جزء قابل پیش‌بینی، برنامه‌ریزی و روشن به نام هسته دارد و یک بخش دیگر که قابل برنامه‌ریزی و هدایت نیست و به عوامل گوناگون خارجی بستگی دارد و پوسسته نامیده می‌شود. نمودار زیر پوسسته و هسته تورم را مشخص کرده است. باید دقت شود خود هسته تورم دارای تغییرات است.



نمودار ۱. روند عوامل هسته‌ای و پوسته‌ای تورم ایران

در ادامه به شرح ترکیب عوامل هسته‌ای و پوسته‌ای تورم ایران می‌پردازیم. در دوران گشایش اقتصاد (مناسب بودن قیمت نفت، عدم وجود تحریم و به طور کلی تسهیل فروش نفت) دولت با صادرات نفت ارز به دست می‌آورد و این ارز را به بانک مرکزی می‌فروشد و پول نقد دریافت می‌کند تا با توجه به اهداف کوتاه‌مدت خود (چهارساله بودن دولت‌ها) خرج کند. این کار حجم نقدینگی را افزایش می‌دهد بی‌آنکه تولیدی رخ داده باشد. دولت نقدینگی را وارد بازار می‌کند و مخارجش را تأمین می‌کند. بانک مرکزی ایران برای کنترل نقدینگی ناچار است با فروش ارزهای دولتی در بازار نقدینگی بازار را جمع کند و کاهش دهد. این کار نرخ ارز (با تعریف متداول که در آن بیشتر بودن نرخ ارز معادل است با قدرتمندتر بودن پول داخل) را افزایش می‌دهد. ایراد این روش این است که درست در زمانی که به دلایل مختلف از جمله تحریم، کاهش قیمت نفت، جنگ و ... دولت ارز به دست نیاورد به کسری بودجه می‌خورد و مجبور است با فروش ذخایر ارزی گذشته‌اش کسری بودجه‌اش را برطرف کند و یا از بانک مرکزی استقراض کند. مورد اول به علت آینده‌نگر نبودن دولت‌ها در ایران منتفی است. در واقع صندوق ذخیره ارزی در عمل وجود ندارد و در دوران افول درآمدهای دولت، هیچ کمکی به او انجام نمی‌شود؛ زیرا در زمان گشایش

در صندوق ذخیره سرمایه‌گذاری لازم انجام نشده است؛ بنابراین دولت دست به استقراض می‌زند. از طرفی با کاهش حجم ارز در کشور و به تبع آن در خزانه بانک مرکزی، مکانیزم کنترل تورم از طریق فروش ارز نیز محقق نمی‌شود و همین‌طور نقدینگی افزایش می‌یابد و به تبع آن تورم رشد می‌کند و توانایی برای کنترل این نقدینگی به‌مرور کاهش می‌یابد. این چرخه دائماً ادامه می‌یابد و گریزی از آن نیست. گشایش و افول درآمد دولت به صورت نوسانی وجود دارد و این تورم نیز برطرف نمی‌شود.

آنچه دیدیم برآمده از همان دو علت اصلی است: نوسانی بودن درآمد دولت (پوسته) و عدم وجود رابطه درست مالی در تبادلات ارزی بین دولت و بانک مرکزی و سیاست کنترل تورم با نرخ ارز (هسته).

هسته تورم ایران ناشی از یک اثر بلندمدت است و در حال تعادل قرار دارد و در شاخه اقتصاد سیاسی بررسی می‌شود. این هسته را می‌توان به‌خوبی تخمین زد. هسته در بلندمدت بر تولید بی‌اثر است و تنها قدرت خرید (CPI) را تغییر می‌دهد، اما پوسته در تولید اثرات بلندمدت دارد. در اقتصاد متغیری به نام «نسبت هزینه جایگزینی اهداف» - Sacrifice Ratio وجود دارد که بیان می‌کند هزینه‌های ناشی از یک سیاست تورم‌زدا چقدر است و در عمل محاسبه می‌کند به ازای کاهش یک درصدی تورم اندازه تولید از دست رفته چقدر است. بنابر آنچه ذکر شد، اگر تغییرات در هسته تورم ایجاد شود در بلندمدت Sacrifice Ratio تقریباً صفر است و اثری بر تولید نداریم؛ اما اگر تغییرات در پوسته رخ دهد در کوتاه‌مدت کاهش تولید و افزایش بیکاری و در میان‌مدت اثر مثبت افزایش تولید و کاهش بیکاری داریم.

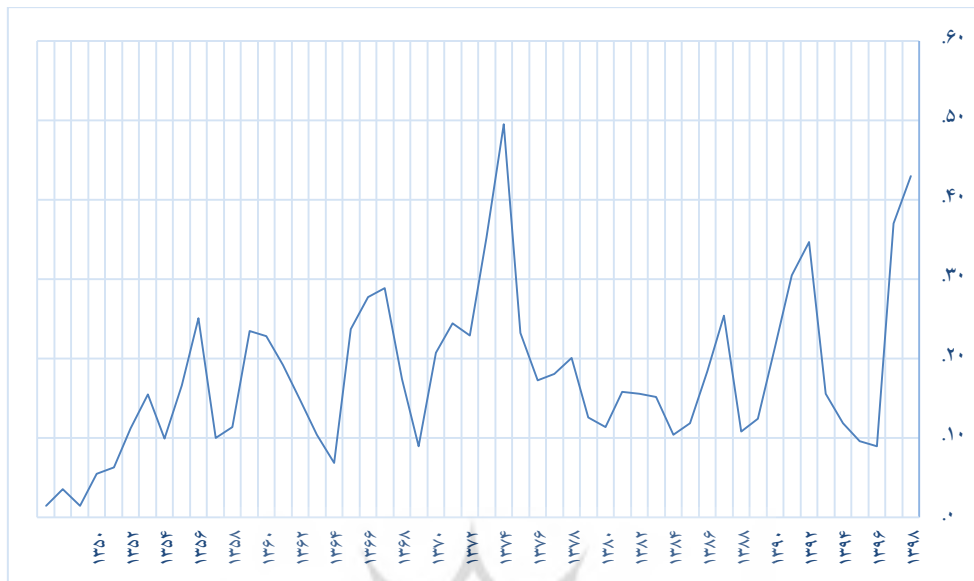
پس یکی از مشکلات کاهش تورم در کوتاه‌مدت، افزایش بیکاری است. طبق رابطه فیلیپس تغییرات تورم با بیکاری رابطه عکس دارد به طوری که کاهش تورم در کوتاه‌مدت منجر به افزایش بیکاری می‌شود. البته این مسئله در میان‌مدت برعکس می‌شود و میزان بیکاری به بیکاری طبیعی بازمی‌گردد اما کاهش تورم دوره کوتاه‌مدت بیکاری و رکود و در نتیجه کاهش میزان رفاه اجتماعی را به همراه دارد و به همین دلیل سیاست‌مداران ایرانی که چهار سال دولت را در دست دارند و برنامه‌ای برای ایجاد رفاه اقتصادی کوتاه‌مدت باید تدوین کنند، عملاً به دلیل اینکه سیاست‌های کاهش تورم موجب کاهش رفاه اقتصادی موقت می‌شود؛ به این سمت نمی‌روند.

با توجه به مقاله «رویکرد مناسب در مواجهه با تورم مزمن ایران- دکتر مسعود نیلی»، محاسبات صورت گرفته در این باب به این نتیجه رسیدند که پس از اعمال سیاست کاهش یک درصدی تورم در بلندمدت، به فاصله پنج سال (مدت رسیدن به حالت پایدار) نسبت هزینه جایگزینی اهداف برابر ۱/۶۲- می‌شود؛ یعنی نه تنها تولید کاهش نمی‌یابد بلکه در بلندمدت افزایش می‌یابد؛ اما چون سیاست‌مداران به دنبال سیاست‌های کوتاه‌مدت تری هستند، به این نکته توجهی نمی‌شود. این اثر از اینجا برآمده است که تورم در ایران موجب شده تا بخشی از سرمایه در بازارهای غیرمولد و ساکن قرار گیرد. با کاهش تورم این سرمایه در جهت تولید به کار گرفته می‌شود و رشد بلندمدت در پی دارد.

در بخش راهکارهای مهار تورم به راهکارهای عملیات بازار باز و استقلال بانک مرکزی در جهت رفع اثرات هسته تورم و اقتصاد بدون نفت و حساب ذخیره ارزی در جهت رفع اثرات پوسته پرداخته شده است. نکته‌ای که حائز اهمیت پذیرش تورم هسته است. در کشور ما رفتار روانی مسئولین حاکی از این است که این امر را نپذیرفته‌اند. هسته تورم پایدار و مزمن و در عین حال قابل پیش‌بینی و قابل هدف‌گذاری است. بسیاری از شوک‌های قیمتی در پوسته تورم ناشی از همین عدم پذیرش هسته تورم است. بانک مرکزی باید در محاسبه نرخ ارز حقیقی و نرخ بهره حقیقی اثر هسته را لحاظ کند. این کار پوسته تورم را کاهش می‌دهد. آنچه در بازار ارز در سال ۱۳۹۶ دیده شد ناشی از همین چشم‌پوشی از تورم هسته در محاسبه نرخ ارز در سالیان گذشته بود که به یک باره موجب یک اثر پوسته‌ای بر نرخ ارز و تورم شد. برخورد عملی و توجه به مزمن بودن اثرات هسته، خود باعث کنترل تورم پوسته است.

۴. تاریخچه تورم در ایران از سال ۱۳۶۰ تا ۱۳۹۸

حال می‌خواهیم با نگاهی به دولت‌های ایران از سال ۱۳۶۰ تاکنون، سابقه و تاریخچه تورم و مواجهه دولت‌های مختلف ایران را با تورم بررسی کنیم.



نمودار ۲. روند تورم تورم ایران

۴-۱. دولت سوم و چهارم (دوران نخست‌وزیری میرحسین موسوی)

سیاست‌های دولت سوم و چهارم، سیاست‌های دولتی کردن اقتصاد و وابسته کردن اقتصاد به دولت است. از طرفی دولت با وقایعی مانند آشفتگی‌های پس از انقلاب شروع به کار کرد و دولت درگیر جنگ بوده و به همین خاطر درآمدهای ارزی اش نسبت به زمان‌های قبلی کاهش یافته است.

کسری بودجه دولت در این سال‌ها همواره از سال گذشته‌ی آن بیشتر می‌شد. این در حالی بود که دولت تنها از یک‌هفتم بودجه برای جنگ استفاده می‌کرد، ولی به دلیل سیاست‌های غلط اقتصادی، دولتی کردن امور و ... زمانی که دولت چهارم به پایان رسید، در حدود ۵۲ درصد کسری بودجه وجود داشت که این کسری به دلیل استقراض‌های فراوان از بانک مرکزی بود. کسری بودجه دولت، عامل اصلی بدهی انباشته به بانک مرکزی است. به عنوان مثال، بر خلاف قانون اساسی، دولت در سال ۱۳۶۷ لایحه‌ای با مهر سرّی به مجلس داد که در آن استقراض از بانک مرکزی را خواستار شده بود. لذا در این سال، دولت از حدود ۴۰۰۰ میلیارد ریال مخارج دولت، حدود ۱۰۰۰ میلیارد ریال آن را از بانک مرکزی قرض کرد. همچنین در این دوران، بانک مرکزی اسکناس فراوان و بدون پشتوانه چاپ می‌کرد و دولت برای رفع کسری بودجه مدام از این طریق

استقراض می‌کرد؛ بنابراین یکی از اصلی‌ترین دلایل تورم در زمان دولت‌های سوم و چهارم، چاپ اسکناس بدون پشتوانه و افزایش غیرمنطقی نقدینگی بود.

عقب‌ماندگی در امکانات زیربنایی و زیرساخت‌ها در این هشت سال، مشکلات زیادی را بر دوش شمار مردم گذاشت. بودجه‌های جاری دولت در این سال‌ها همواره رقمی بیش از بودجه‌های عمرانی داشت. به عنوان مثال، در سال ۱۳۶۷، به قیمت ثابت، حدود ۳۰۰ میلیارد ریال بودجه عمرانی مصوب شد و این در حالی بود که بودجه جاری کشور در حدود شش برابر بودجه عمرانی رقم خورد. در این دوران، طرح‌های ناتمام بسیاری داشتیم. برای نمونه، در این هشت سال، اقدامی در جهت تولید نیروگاه نکرد و به تبع آن با خاموشی‌های فراوان مواجه بود.

همان‌طور که اشاره شد، دولت سوم در سال ۱۳۶۰ مدیریت اقتصاد ایران را پس از شروع جنگ با تورم ۲۳ درصدی تحویل گرفت. هرچند در اولین سال این دولت نرخ تورم ۰.۲ درصد رشد کرد، ولی او توانست در قالب یک سیر نزولی، نرخ تورم را تا سال ۱۳۶۴ به کمتر از ۱۰ درصد، یعنی حدود ۶ درصد برساند. بدین ترتیب، افتخار ثبت نرخ تورم تک‌رقمی به نام دولت سوم و چهارم رقم خورد؛ اما یک سال بعد، نرخ تورم تا نزدیکی ۲۳ درصد صعود کرد و دو سال پایانی دولت او نیز شاهد رخداد نرخ تورم بیش از ۲۸ درصد بود. در مجموع، هشت سال نخست‌وزیری آقای موسوی با میانگین نرخ تورم ۱۹/۲ درصدی در سال ۱۳۶۸ پایان یافت و رشد قیمت کالاها در این دولت همچنان یکی از مشکلات لاینحل باقی ماند. همچنین رشد قیمت کالاهای اساسی و به خصوص میوه و مرکبات در ایام پایانی سال اعتراضات زیادی در مجلس شورای اسلامی و همچنین در متن جامعه به دنبال داشت.

در توضیح علت رشد جهش‌وار نرخ تورم در سال‌های پایانی دولت چهارم بر این امر تأکید می‌کنند که از سال ۱۳۶۵ به بعد جنگ ایران و عراق از نظر اقتصادی وارد یک نقطه عطف شد. یک مسئله این بود که قیمت هر بشکه نفت که در سال‌های ۱۳۵۷ و ۱۳۵۸ حول و حوش ۴۲ و ۴۳ دلار رسیده بود در سال‌های ۱۳۶۵ تا ۱۳۶۷ تنها به بشکه‌ای ۵ و ۶ دلار رسید. این یعنی افت شدید در درآمدهای نفتی.

نکته دوم این بود که از سال ۱۳۶۵ استراتژی عراق انهدام تأسیسات اقتصادی ایران بود؛ یعنی جمع‌بندی رژیم وقت عراق این بود که ایران تا زمانی که به لحاظ اقتصادی بتواند جنگ را مدیریت

کند، تسلیم نخواهد شد و به همین دلیل عراق به جای اینکه تأسیسات سیاسی- نظامی ایران را محور حمله قرار دهد به مراکز اقتصادی حمله کرد.

در گزارشی که سازمان برنامه و بودجه وقت تحت عنوان «برآورد خسارت‌های جنگ تحمیلی» منتشر کرد، تصریح شده است که میزان خسارت‌هایی که از منظر زیربنای اقتصادی در سال ۱۳۶۶ به ایران تحمیل شده از کل خسارت‌های شروع جنگ تا این زمان بیشتر بوده است. بنابراین همان‌طور که در ابتدا ادعا کردیم مشکل اصلی تورم در دولت چهارم، رشد بی‌رویه نقدینگی و عدم رشد تولید است که منجر به تورم شده است و دولت نتوانسته آن را مهار کند و همان‌طور که مدعی شدیم کاهش درآمدهای ارزی در نتیجه کاهش قیمت نفت و جنگ از عوامل ایجاد تورم در دولت سوم و چهارم بوده است.

۴-۲. دولت پنجم و ششم (دوران ریاست جمهوری اکبر هاشمی رفسنجانی)

دولت پنجم با سیاست‌های تعدیل اقتصادی به منظور آزاد کردن اقتصاد روی کار آمد و قصد داشت با آزاد کردن اقتصاد دولتی‌ای که توسط دولت قبل پدید آمد و خصوصی‌سازی در کشور، عاملی برای ایجاد توسعه و افزایش رشد اقتصادی ایجاد کند. می‌توان حدس زد که این دولت نقدینگی را ابتدا افزایش دهد و سپس بر روی بخش‌های مختلف سرمایه‌گذاری کند و در نتیجه تولید رشد کند. در سال اول دولت پنجم که با اتمام جنگ ۸ ساله آغاز شد، نرخ تورم تا حدود ۱۸ درصد پایین آمد. نرخ تورم بلافاصله در سال ۱۳۶۹ به کمتر از ۹ درصد رسید تا دولت سازندگی نیز افتخار حصول نرخ تورم تک‌رقمی را به دست آورده باشد. در ابتدای این سال‌ها یک جهش ناگهانی در قیمت نفت ایجاد شد. علت آن هم حمله عراق به کویت بود و همچنین با اتمام جنگ هشت‌ساله صادرات نفت ایران رشد کرد.

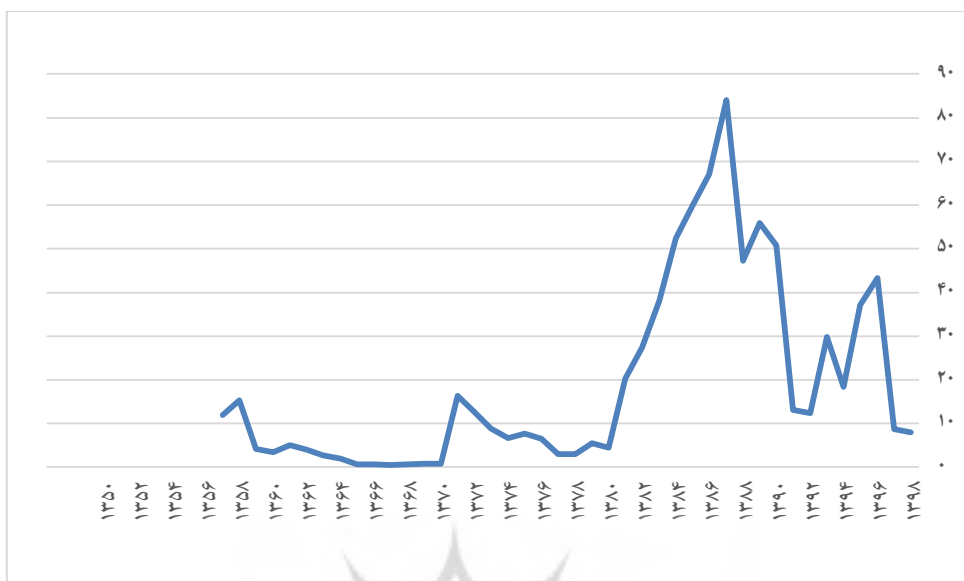
در سال‌های اول پس از جنگ با وجود تزریق بالای منابع ارزی و ریالی به اقتصاد ایران به واسطه تجربه رشد اقتصادی دو رقمی و رونق کم‌سابقه اقتصادی نرخ تورم سیر نزولی داشت. ولی با کاهش قیمت نفت به دلیل پایان حمله عراق به کویت و بروز عدم تعادل‌های جدی در اقتصاد ایران که در نتیجه اجرای شتابان سیاست‌های تعدیل اقتصادی نرخ تورم در پی آزادسازی‌های صورت گرفته در سیستم قیمت‌های دولتی به یادگار مانده از دوره جنگ رخ داده است؛ نرخ تورم افزایش یافت. به طوری که در قالب یک سیر صعودی به ۴۹/۵ درصد در سال ۱۳۷۴ رسید تا دولت

سازندگی بیشترین نرخ تورم اقتصاد ایران را نیز تاکنون به نام خود ثبت کرده باشد. با آغاز سیاست‌های تثبیت اقتصادی و توقف اصلاح ساختار قیمت‌ها که تحت فشار منتقدان و مردم و مستضعفین شکل گرفت، نرخ تورم در سال ۱۳۷۵ به حدود ۲۳ درصد کاهش یافت. در واقع دولت مجبور شد در اواسط دولت ششم سیاست‌های توسعه‌طلبانه و تعدیل اقتصادی خود را کنار بگذارد و عملاً به حالت قبل برگردد و سیاست‌های اقتصاد آزاد نیز پس از سال‌ها فشار اقتصادی ناشی از تورم ایجاد شده به مردم از بین رفت.

بنابراین همان‌طور که توضیح داده شد، در دولت آقای هاشمی رفسنجانی به دنبال توسعه‌طلبی و آزاد کردن اقتصاد دولت نتوانست حجم نقدینگی تولید شده در نتیجه فروش نفت را به سمت تولید در کوتاه‌مدت ببرد و در نتیجه کاهش درآمدهای ارزی دولت همان‌طور که پیش‌بینی کردیم تورم ایجاد شد.

۴-۳. دولت هفتم و هشتم (دوران ریاست جمهوری سید محمد خاتمی)

دولت جدید که با شعار اصلاحات روی کار آمد و به قصد اصلاح وضع معیشتی مردم و اقتصاد آمده بود، برنامه سوم توسعه اقتصادی را با هدف اصلاح ساختار اقتصادی تدوین و اجرا کرد. رشد اقتصادی نیز در دولت هفتم و هشتم از سال ۱۳۷۶ تا ۱۳۸۳ به ترتیب ۲/۸، ۲/۹، ۱/۶، ۵، ۳/۳، ۷/۵، ۶/۷ و ۴ درصد بود. این ارقام نشان می‌دهد از سال ۱۳۷۹ دولت هفتم با کاهش قیمت نفت روبه‌رو شد اما قبل از آن درآمدهای نفت در وضع خوبی نبود. قیمت فروش هر بشکه نفت خام سبک ایران (اوپک) در سال ۱۳۶۸ به میزان ۱۶ دلار بوده است که در سال‌های ۱۳۶۹ تا ۱۳۷۶ در دولت پنجم و ششم به ترتیب به ۲۰، ۱۷/۳، ۱۷/۸، ۱۵/۱، ۱۴/۸، ۱۶/۲، ۱۹ و ۱۸/۲ دلار رسید. در دوران دولت هفتم و هشتم نیز جز سال ۱۳۷۷ که قیمت هر بشکه ۱۲ دلار بود، در سال‌های بعد قیمت نفت افزایش قابل توجهی داشت و در سال‌های ۱۳۷۸ تا ۱۳۸۳ به ترتیب به ۱۷/۳، ۲۶/۸، ۲۲/۶، ۲۸/۳، ۲۸/۶ و ۲۸/۷ دلار رسید.



نمودار ۳. درآمدهای نفتی (بر حسب میلیارد دلار)

در این دولت نگاه به نفت تغییر کرد تا نفت به عنوان درآمدهای دولت تلقی نشود بلکه به سرمایه ملت تبدیل شود. به دنبال این رویکرد دولت، ایجاد حساب ذخیره ارزی مورد توجه قرار گرفت و در ماده شصت برنامه سوم و همچنین در ماده یک برنامه چهارم، موضوع واریز مازاد درآمد ارزی دولت در دستور کار قرار گرفت تا در مواقعی که با نوسان قیمت نفت روبه‌رو هستیم، کشور بتواند از این منابع ذخیره‌شده استفاده کند.

همچنین پنجاه درصد منابع موجود در حساب ذخیره ارزی برای توسعه و حمایت از بخش خصوصی مورد توجه قرار گرفت.

در سال‌های ۱۳۷۷ تا ۱۳۸۳ نیز نرخ رشد نقدینگی کم‌و‌بیش بالا بود اما نسبت به دولت قبلی کاهش یافته است و به ترتیب ۱۹/۴، ۲۰، ۲۹/۳، ۲۸/۸، ۳۰/۱، ۲۶/۱ و ۲۶/۱۲ درصد رشد نقدینگی را شاهد بوده‌ایم.

بنابراین با وجود اینکه نرخ تورم در این دولت تک‌رقمی نشد، اما به دلیل آنکه قیمت نفت در ابتدا کم بود وابستگی به نفت تا حدی برطرف شد و با ایجاد صندوق ارزی تا حدی از آثار تورمی نفت در اقتصاد جلوگیری شد و همین شد که با تورمی تقریباً ثابت و بین ۱۰ تا ۲۰ درصد در این دولت مواجه بودیم؛ طوری که در مجموع کمترین میزان متوسط تورم در یک دولت را به خود اختصاص داده است.

۴-۴. دولت نهم و دهم (دوران ریاست جمهوری محمود احمدی‌نژاد)



نمودار ۴.۴. رشد نقدینگی

دولت نهم با شعارهایی از جمله توسعه در کنار عدالت اجتماعی و احیای اقتصاد اسلامی و کاهش اختلاف طبقاتی روی کار آمد.

روی کار آمدن دولت نهم با افزایش قیمت نفت مواجه شد. دولت نهم با انجام پروژه‌های عمرانی کلان مانند مسکن مهر بخش زیادی از درآمدهای ارزی کشور را خرج کرد و حجم نقدینگی را در مجموع دو دولت نهم و دهم حدوداً به ۶ برابر رساند؛ اما برخلاف انتظار این رشد نقدینگی منجر به رشد تولید نشد.

یکی از مثال‌های پروژه‌هایی که منجر به رشد اقتصادی نشد، آسفالت کردن بخش زیادی از جاده‌های روستایی بود. جاده‌هایی که نه تنها اقتصاد مردم روستا را رشد نداد بلکه موجب افزایش مهاجرت از روستا به شهر و در نتیجه موجب بیکاری شد.

در این دولت به خاطر برخی سیاست‌های اشتباه در مدیریت منابع مالی کشور به جای هدایت نقدینگی به سرمایه‌گذاری و تولید، با رشد روزافزون نقدینگی در دوران تحریم نفتی گسترده، موسوم به تحریم‌های فلج‌کننده مواجه شده‌ایم و در اواخر دولت دهم شاهد تورمی بالا بودیم. این رشد نقدینگی آنقدر غلط مدیریت شد تا نهایتاً منجر به افزایش بیکاری نیز شد.

در این دولت نیز در دوره نهم به دلیل درآمدهای ارزی خوب ناشی از فروش نفت دولت توانست تا حدی تورم را کنترل کند اما در دولت دهم با تحریم نفت ایران همان‌طور که انتظار می‌رفت کنترل تورم امکان‌پذیر نبود و تورم بالای ۳۰ درصد در اواخر دولت دهم در سال‌های ۱۳۹۱ و ۱۳۹۲ اتفاق افتاد.

۴-۵. دولت یازدهم و دوازدهم (دوران ریاست جمهوری حسن روحانی)

دولت یازدهم با شعار مذاکره برای بهبود وضعیت اقتصادی روی کار آمد. راهکار دولت یازدهم برای برون‌رفت از وضعیت اقتصادی، برخلاف دولت هفتم، راه‌های فرار از تحریم بود. همان‌طور که دولت دهم نیز با روی آوردن به سیاست‌های دور زدن تحریم‌ها به دنبال راهی برای افزایش درآمدهای نفتی بود و تا حدی موفق نشد و فساد ایجاد کرد، دولت یازدهم نیز با یک برنامه‌ریزی کوتاه‌مدت به دنبال مذاکره برای افزایش درآمدهای نفتی رفت.

دولت یازدهم در ابتدای کار در سال‌های ۱۳۹۳ و ۱۳۹۴ با کاهش تورم و تورم‌انتظاری موجب بیکاری و رکود شد اما بعد از آنکه در سال ۱۳۹۴ موفق به توافق با کشورهای غربی شد. در سال‌های ۱۳۹۵ و ۱۳۹۶ با رشد نقدینگی و خرج‌های زیاد به دلیل افزایش درآمدهای ارزی دولت نتوانست به سمت رشد اقتصادی برود. دولت با این ترندها توانست در سال‌های ۱۳۹۵ و ۱۳۹۶ همانند دولت‌های قبل‌تر تورم را تک‌رقمی کند اما همین امر پس از خروج آمریکا از برجام در سال ۱۳۹۷ موجب افسارگسیختگی نرخ ارز و به سبب آن تورم شد؛ طوری که تورم سال‌های ۱۳۹۷ و ۱۳۹۸ به بیش از ۴۰ درصد رسید و به نظر می‌رسد دولت در ماجرای مذاکرات طوری از طرف غربی‌اش رقب خورد و سیاست‌های خود را بر پایه اعتماد به غربی‌ها بسته است که تورم دولت دوازدهم این احتمال را دارد که رکورد تورم را در تاریخ جمهوری اسلامی ایران در طول یک دولت را بشکند؛ چرا که تورم‌انتظاری تقریباً با تورم سال قبل در ایران برابر شده و با وضعیت موجود این پیش‌بینی دور از ذهن نیست که دولت و مردم ایران در سال ۱۳۹۹ نیز تورمی همانند سال‌های ۱۳۹۷ و ۱۳۹۸ تجربه کنند.



نمودار ۵. روند نرخ ارز در ایران

بنابراین همان‌طور که در این تاریخچه تورم در دولت‌های سال‌های ۱۳۶۰ تا ۱۳۹۸ دیدیم و در ابتدا نیز گفته شد، عوامل اصلی وجود تورم در ایران و برطرف نشدن آن پس از حدود ۴۰ سال موارد زیر است:

۱. سیاست‌های کنترلی بانک مرکزی بر پایه خرید و فروش ارز تنظیم شده است؛
۲. بانک مرکزی استقلال ندارد و هرگاه دولت‌ها به دلیل کسری بودجه ناشی از کاهش درآمدهای نفتی بخواهند درآمدی جهت رفع کسری بودجه کسب کنند، رئیس بانک مرکزی که تابع دولت است این کار را خواهد کرد؛
۳. دولت‌ها به دلیل چهارساله بودن دوره‌شان برنامه‌ریزی کوتاه‌مدت می‌کنند و برنامه‌ریزی بلندمدت برای کاهش تورم ندارند؛
۴. سیاست‌های رشد اقتصادی عمدتاً با اتکا به بودجه‌هایی است که بخش زیادی از آن را درآمدهای نفتی شکل می‌دهد و بنابراین در کشوری که دائماً درگیر بحران‌هایی مانند تحریم‌های نفتی و همچنین کاهش قیمت نفت به دلیل‌های مختلف از جمله جنگ و تحولات منطقه‌ای، موجب می‌شود تا اتکا به این درآمدها منجر به شکست سیاست‌ها و برنامه‌ریزی‌ها شود.

اما سؤالی که مطرح است این است که آیا جمهوری اسلامی ایران نتوانسته است پس از ۴۰ سال تجربه به دنبال راه حلی برای این دلایل تورمزا برود؟ آیا در دهه‌ای که بیش از ۹۰ درصد کشورهای جهان به تورم تک‌رقمی رسیده‌اند، هنوز مسئولین جمهوری اسلامی ایران _ سیاست‌مدارانش و اقتصاددانانش _ راه حل مقابله با این تورم را نیافته‌اند؟

۵. راهکارهای مهار تورم

در ادامه به بررسی راهکارهای متفاوت کنترل تورم می‌پردازیم. این راهکارها در واقع خود نیاز به پیش‌زمینه دارند و به تنهایی کارآمد نیستند، بلکه مجموعه آن‌ها راهگشا است.

۵-۱. عملیات بازار باز

یکی از راهکارها برای کنترل نقدینگی در کشور عملیات بازار باز است. برخلاف سیاست‌های ارزی که بیشتر موجب انبساط حجم پول می‌شود و انقباض از طریق آن راحت نیست و ممکن است مختل شود، عملیات بازار باز یکی از راه‌هایی است که کنترل حجم نقدینگی را هم به شیوه سیاست‌های انبساطی و هم سیاست‌های انقباضی ممکن می‌سازد.

فرآیند عملیات بازار باز به این صورت است که در مواقع افزایش (کاهش) تقاضای ذخایر بانک‌ها که احتمال انحراف نرخ بهره (قیمت ذخایر) بازار بین بانکی از میزان هدف گذاری وجود دارد، بانک مرکزی از طریق خرید (فروش) اوراق بهادار و عرضه (جمع آوری) ذخایر، نرخ بهره بازار را به حول و حوش نرخ سیاستی هدایت می‌کند.

قرارداد باز خرید (جذب نقدینگی)، توافق فروش و باز خرید اوراق در یک قیمت و سررسید مشخص است. این ابزار زمانی که بانک مرکزی قصد جذب نقدینگی را دارد به کار می‌رود و بانک مرکزی در ازای مبلغ دریافتی، اوراق دولتی را نزد بانک مربوطه توثیق می‌کند. وثیقه گذاری بانک مرکزی نزد بانک‌ها با هدف در دسترس بودن دارایی‌های نقد برای بانک‌ها جهت فعالیت در بازار بین بانکی و حفظ نسبت‌های نقدینگی آن‌ها در محدوده مجاز است. مجدد اوراق در یک قیمت و سررسید مشخص است. این ابزار زمانی که بانک م

قرارداد باز خرید معکوس (تزریق نقدینگی)، توافق خرید و فروش ریزی قصد تزریق نقدینگی را دارد به کار می‌رود و بانک مرکزی به ازای ذخایر تزریق شده اوراق دولتی را به عنوان وثیقه دریافت می‌کند.

اگر بخواهیم طبق آنچه گفته شد از زاویه دید پوسته و هسته تورم به موضوع نگاه کنیم، می‌توان گفت با پذیرش هسته تورم که عمدتاً به دلیل عدم توازن در بودجه سالانه ایجاد می‌شود بانک مرکزی می‌تواند بر اساس پیش‌بینی‌ای که از هسته تورم در هر سال به دست می‌آورد نرخ بهره و نرخ ارز را هدف‌گذاری کند و عملیات بازار باز ابزاری است که بانک مرکزی به کمک آن می‌تواند در جهت تحقق این هدف‌گذاری به کار بندد؛ به نوعی بانک مرکزی می‌تواند نقش خرید و فروش ارز را در جعبه‌ابزار کنترل نقدینگی خود کمتر کند. بدین ترتیب در طی زمان کمتر شاهد نوسانات قیمت ارز و نرخ بهره خواهیم بود و آن‌ها با یک نرخ مشخص و منظم متناسب با هسته تورم در اقتصاد رشد می‌کنند. در چنین حالت آرامشی می‌توان از سرمایه‌گذاران انتظار فعالیت بیشتر داشت؛ چرا که تکلیف آن‌ها با اقتصاد مشخص است و آن‌ها می‌توانند برنامه‌ریزی و پیش‌بینی کنند و در این شرایط می‌توان برای کم کردن نرخ هسته تورم و رشد اقتصاد برنامه‌ریزی کرد. این برنامه‌ریزی مستلزم آن است که در نگاه اول هسته تورم را بپذیریم، در گام دوم آن را تخمین بنزیم و در گام سوم محاسبه نرخ ارز حقیقی و نرخ بهره حقیقی را با احتساب آن انجام دهیم.

با توجه به اینکه بانک‌ها جهت کنترل ریسک‌های نقدینگی تمایل دارند بخشی از اوراق موجود در ترازنامه با طرف بدهی‌ها به لحاظ سررسید تطابق داشته باشند، گاهی تمایلی به فروش قطعی اوراق خود به بانک مرکزی ندارند. این امر به خصوص در شرایطی که بازار بدهی عمق چندانی ندارد و امکان جانشینی اوراق مذکور به سادگی امکان‌پذیر نیست، مصداق پیدا می‌کند؛ بنابراین لازم است که قراردادهای باز خرید در جعبه‌ابزار بانک مرکزی لحاظ شود.

برای به کارگیری این عملیات پیش‌نیازهایی باید ایجاد شود که از آن جمله می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

- ایجاد دیدگاه بازار محور در مجریان سیاست پولی به گونه‌ای که تخصیص نقدینگی و نرخ تأمین مالی ذخایر مورد نیاز توسط بازار تعیین شود؛
- انتشار اولیه اوراق (حداقل) کوتاه‌مدت اسناد خزانه دولتی و اوراق بانک مرکزی که به عنوان وثیقه در عملیات بازار پول استفاده شود؛
- نحوه انتشار اوراق مزبور می‌تواند بر اساس محدودیت‌های قیمتی (نرخ بازدهی اوراق مزبور) یا حجم انتشار آن انجام پذیرد؛

- • وجود یک بازار ثانویه توسعه یافته دارای حجم مکفی از تبادلات اوراق یادشده؛
- • قابلیت استفاده از چارچوب ساختاری که امکان قیمت گذاری اوراق دولتی را فراهم می کند؛
- دسترسی به زیرساخت مالی مورد نیاز جهت تسهیل عملیات مالی بازارها مانند سیستم تسویه و زیرساخت های مبادله؛
- شفافیت و افشای داده های بازار مالی؛
- سازوکار ایجاد هماهنگی میان دولت و بانک مرکزی به منظور انتشار اوراق دولتی و توسعه بازار مربوط به این اوراق.
- درنهایت اگر بخواهیم به طور خلاصه به زیرساخت های لازم برای آنکه عملیات بازار باز بتواند به خوبی انجام شود پردازیم، می توانیم به این نکات توجه کنیم: اول آنکه بازار بدهی و اوراق قرضه باید عمیق شود و بتواند حجم قابل توجهی از دارایی های بانک ها و بنگاه ها را به خود اختصاص دهد؛ چراکه قرار است بازار بدهی بتواند تأثیر بسزایی در جذب یا تزریق نقدینگی در بازار داشته باشد. همچنین سازوکاری مناسب و شفاف برای قیمت گذاری و کار در این بازار ایجاد شود. نکته بعد برطرف کردن ضعف های شبکه بانکی کشور است؛ به این معنی که بانک های فعال در شبکه بانکی بتوانند مدیریت صحیحی بر نقدینگی و دارایی های خود داشته باشند و روزه روز به بدهی های آنها افزوده نشود. اگر قرار باشد شبکه بانکی روزه روز با مؤسسات مالی و بانک هایی مواجه باشد که در معرض ورشکستگی یا ورشکسته هستند و به دلیل هزینه های اجتماعی مجبور باشد از ورشکستگی آنها جلوگیری کند و این وضعیت به خاطر سوء مدیریت بانک ها باشد، عملیات بازار باز معنایی نخواهد داشت. نکته دیگر سلطه مالی دادن به بانک مرکزی است؛ به این معنا که بانک مرکزی بتواند با توجه به تشخیص و هدف گذاری های خودش بازار مالی را کاملاً کنترل کند و تحت تأثیر دولت ها نباشد؛ یعنی لازم است که دولت نتواند در صورت برخورد با کسری بودجه به طور مستقیم یا غیرمستقیم (از طریق بانک های فعال در شبکه بانکی) بانک مرکزی را مجبور کند که پول بدون پشتوانه چاپ کرده و موجب تورم شود یا به نحوی دیگر بر تصمیمات بانک مرکزی تأثیر گذارد. مثلاً بانک مرکزی باید بتواند بدون التزام به مصالح سیاسی مقدار تورم هسته ای انتظاری پیش بینی شده را در نرخ بهره و ارز لحاظ کند.

۵-۲. استقلال بانک مرکزی

استقلال بانک مرکزی از این جهت مهم است که اگر بانک مرکزی استقلال نداشته باشد، نمی‌توان انتظار داشت که بتواند ثبات قیمتی در اقتصاد ایجاد کرده و قیمت‌ها را کنترل کند. مسئله استقلال بانک مرکزی در ایران مسئله امروز نیست و از دهه‌های قبل مطرح بوده و به نوعی مستقیم و یا غیرمستقیم اغلب مدیران آن اذعان داشته‌اند که علت اینکه نتوانسته‌اند به مأموریت‌های بانک مرکزی جامه عمل بپوشانند، عدم استقلال بانک مرکزی بوده است. مطالعات تجربی کشورهای مختلف نیز نشان داد که در کشورهای با استقلال پایین‌تر بانک مرکزی، نرخ تورم بالاتر است و رابطه بین عدم استقلال و تورم بالا تقریباً ثابت شده است.

اینکه مسئولان بانک مرکزی و ارکان تصمیم‌گیرنده در بانک چگونه انتخاب و عزل می‌شوند در استقلال بانک مرکزی تأثیر دارد و طبعاً اگر عزل و نصب ارکان بانک مرکزی در اختیار دولت‌ها باشد، این امکان را به دولت‌ها می‌دهد که بتوانند از منابع بانک مرکزی برای رفع مشکلات خودشان استفاده کنند. در بحث استقلال بانک مرکزی نحوه عزل و نصب ارکان تصمیم‌گیرنده و طول مدت خدمت آن‌ها که همه در یک دوره ریاست جمهوری قرار نگیرد از مسائل خیلی مهم است و در راستای استقلال دادن به بانک مرکزی اولین کاری که می‌شود انجام داد این است که نحوه عزل و نصب ارکان تصمیم‌گیرنده در بانک مرکزی از رئیس کل، شورای پول و اعتبار و ... به نحوی اصلاح شود که افراد خودشان را وام‌دار دولت حس نکنند؛ بنابراین عزل و نصب در این بخش بسیار مهم است.

البته دادن استقلال به بانک مرکزی از طرفی چالش‌هایی نیز دارد؛ مثلاً واضح است که دادن قدرت زیاد به بانک مرکزی باید با شفافیت و پاسخگویی آن نسبت به عملکردش همراه باشد در غیر این صورت خود این موضوع باعث گشوده شدن باب‌های جدید برای فساد خواهد بود و باید این موضوعات نیز در قانون پیش‌بینی شود.

واضح است که اعطای استقلال به بانک مرکزی در قانون و حتی در عمل به هیچ‌وجه به تنهایی باعث این نخواهد شد که تورم کاملاً کنترل شود و بانک مرکزی بتواند به وظایف خود عمل کند، بلکه یکی از عواملی است که پیش‌نیاز کنترل تورم است. به این معنی که ابتدا باید بانک مرکزی در تصمیم‌گیری‌ها از مصالح سیاسی جدا شود و قدرت عمل پیدا کند تا حال بتوان از او انتظار

تصمیم‌گیری‌های مؤثر و اصلاح‌کننده داشت. به عنوان مثال، همان‌طور که در بخش قبل آمد، یکی از پیش‌نیازهای آنکه عملیات بازار باز به‌خوبی انجام شود مستقل بودن بانک مرکزی است؛ اما اینکه بانک مرکزی مستقل شود برای دستیابی به این مهم کافی نیست. به عنوان مثال تا زمانی که بازار مالی و بازار اوراق قرضه به‌خوبی فعال نباشند و سهم زیادی در دارایی‌های بانک‌ها و بنگاه‌ها نداشته باشند نمی‌توان انتظار داشت که حتی یک بانک مرکزی مستقل بتواند عملیات بازار باز را به‌خوبی انجام دهد.

در این بخش برای اینکه اهمیت استقلال بانک مرکزی را مشاهده کنیم به تجربه‌ای از مهار ابرتورم توسط آلمان می‌پردازیم. سیاست آن روزهای آلمان که هیچ محدودیتی برای چاپ پول بدون پشتوانه از سوی بانک مرکزی وقت آلمان (رایش بانک) قائل نمی‌شد، باعث بروز یک دوره «ابرتورم» طی سال‌های ۱۹۲۱ تا ۱۹۲۳ در آلمان شد. اگرچه وقوع جنگ، از دست رفتن بخشی از منابع تولیدی و محکومیت آلمان به پرداخت خسارت ناشی از آغاز جنگ همگی در کنار سیاست‌های نادرست پولی در ردیف متهمان وقوع ابرتورم در آلمان قرار گرفته‌اند، اما بررسی‌های کارشناسی نشان می‌دهد که عمق اثر این سیاست‌های نادرست به حدی بوده است که می‌توان تصمیم‌گیری نادرست در قبال چاپ بی‌رویه پول را مجرم اصلی سقوط اقتصاد آلمان در اوایل دهه ۱۹۲۰ دانست.

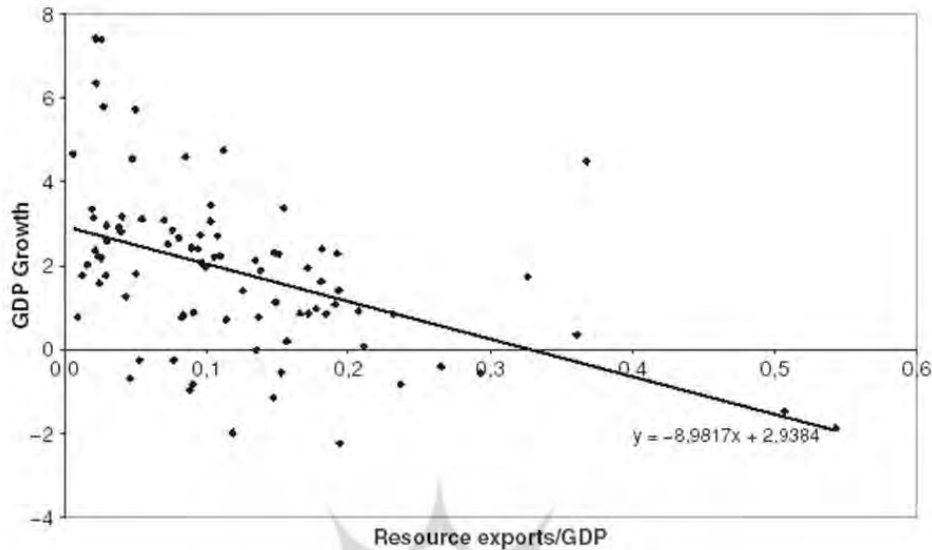
به عقیده کارشناسان، دو راه‌حل بیشترین تأثیر را در مهار موج ابرتورم در آلمان داشته است؛ «اصلاحات پولی» و «خارج کردن بانک مرکزی از منابع رفع کسری بودجه دولت». آغاز دوران مهار ابرتورم در آلمان را می‌توان روزهای پایانی سال ۱۹۲۳ دانست؛ یعنی زمانی که دولت با معرفی واحد پول جدید «رنتن مارک» سعی داشت اعتماد از دست‌رفته مردم به واحد پول ملی را بازگرداند. واحد پولی جدید به پشتوانه وام‌های کشاورزی و مسکن و با توانایی بستن مالیات بر وثیقه آن‌ها حمایت می‌شد. آلمانی‌ها که هنوز در تورم شدید بودند با وسواس شدید و زیر نظر «یالمر ساخت» (از حامیان استقلال بانک مرکزی آلمان و رئیس بانک مرکزی آلمان پس از بحران ویمر) اقدام به انتشار واحد پولی جدید کردند. به عقیده کارشناسان، عامل اصلی توقف انبساط مخرب حجم پول در آلمان در واقع نه کاهش حجم چاپ پول بلکه ممنوعیت پر کردن شکاف بودجه دولت آلمان با استفاده از پول‌های منتشرشده از سوی بانک مرکزی بود. رفتار آلمان‌ها پس از عبور ابرتورم در دهه

۱۹۲۰ را می‌توان مصداق ضرب‌المثل «مار گزیده از ریسمان سیاه و سفید می‌ترسد» دانست. آلمان اکنون را می‌توان یکی از سختگیرترین کشورها در زمینه استقلال بانک مرکزی دانست. تفسیر آن‌ها از استقلال بانک مرکزی، هرگونه تکلیف برای دخالت بانک مرکزی در بازار را مخالف با اصل استقلال بانک مرکزی می‌داند. به همین جهت استقلال سیاسی، نهادی، کارکردی و مالی بانک مرکزی آلمان به عنوان یک اولویت مؤکد در تصمیم‌گیری نخبگان اقتصادی آلمانی مورد توجه است. حساسیت آلمان بر لزوم استقلال بانک مرکزی به حدی است که منتقدان این زاویه دید از سیاست آلمان در قبال بانک مرکزی با عناوینی چون «وسواس آلمانی» و «فویبای ناشی از تورم» یاد می‌کنند.

۳-۵. اقتصاد بدون نفت

اقتصاد نفتی اقتصادی است که بر پایه درآمدهای نفتی ساخته شده باشد و هرگونه نوسان در درآمدهای نفتی، منجر به نوسانات محیط داخلی اقتصاد شود؛ بنابراین ممکن است کشوری از منابع نفتی غنی برخوردار باشد، اما در زمره کشورهای نفتی قرار نگیرد. به عنوان مثال، نکته مهم در نروژ که دارنده منابع طبیعی نفت است، این است که اقتصاد ملی‌شان را مبتنی بر درآمدهای حاصل از نفت بنا نکرده‌اند. درآمدهای حاصل از فروش نفت را ذخیره و سرمایه‌گذاری کردند و سود حاصل از آن را در اقتصاد ملی هزینه کردند. دقیقاً برعکس کشور ما که بنیان اصلی اقتصادش درآمدهای نفتی است.

در ادامه نمودار رشد اقتصادی بر حسب میزان منابع طبیعی را در سال ۲۰۰۶ داریم که نشان می‌دهد برخلاف انتظار کشورهای دارای منابع اقتصادی بیشتر رشد اقتصادی کمتری داشته‌اند:



نمودار ۶. رشد اقتصادی

همان‌طور که ملاحظه شد، کشورهای نفتی با وجود برخورداری از یک منبع طبیعی که می‌تواند با درآمدزایی بالا رشد اقتصادی را به همراه داشته باشد، نسبت به سایر کشورها که از این منبع برخوردار نبوده‌اند، رشدهای اقتصادی پایین‌تری را تجربه کرده‌اند و عملکرد ضعیف‌تری داشته‌اند. برای توضیح این پدیده (رشد اقتصادی پایین کشورهای نفتی) موارد متعددی ذکر می‌شود که از جمله مهم‌ترین آن‌ها پدیده بیماری هلندی در این کشورها است. به‌طور خلاصه با وقوع یک شوک مثبت نفتی، به‌طور معمول صادرات منبع طبیعی افزایش می‌یابد. با افزایش صادرات منبع طبیعی، درآمدهای ارزی کشور به‌شدت افزایش یافته و در نتیجه، نرخ ارز (با تعریف درس که در آن افزایش نرخ ارز به معنی افزایش قدرت پول ملی است) با افزایش شدید مواجه می‌شود. افزایش نرخ ارز، کالاهای قابل تجارت در کشور دارنده منبع طبیعی را نسبت به کالاهای مشابه در کشورهای شریک تجاری گران‌تر می‌کند و در نتیجه هم‌زمان با افزایش صادرات منبع طبیعی، صادرات سایر کالاهای قابل تجارت در کشور دارای منبع کاهش می‌یابد؛ بنابراین به‌جز بخش مرتبط با منبع طبیعی، سایر بخش‌های تولیدی در این کشورها که برخلاف بخش تولید و استخراج منبع طبیعی (نفت) دارای ارتباط زیادی با سایر بخش‌های اقتصاد نیز هستند، با رکود شدید مواجه می‌شوند و در نتیجه، کشور دارای منبع طبیعی گام‌به‌گام به درآمدهای نفتی وابسته می‌شود. این موضوع باعث از

بین رفتن توان کشور نفتی در سایر بخش‌های تولیدی می‌شود و در این حالت، زمانی که یک شوک منفی نفتی رخ دهد، به معنای آنکه قیمت نفت کاهش پیدا کند، کشور نفتی که در سایر بخش‌ها ضعیف شده، به شدت با کاهش درآمد ملی و در نتیجه رکود و رشد منفی اقتصادی مواجه می‌شود؛ بنابراین با افزایش تقاضا برای منبع طبیعی و به دنبال آن افزایش قیمت‌ها، درآمد کشورهای صادرکننده منبع نفتی افزایش می‌یابد. این افزایش درآمدها موجب افزایش تقاضای داخلی آن کشور برای کالا و خدمات می‌شود. همچنین کشور صادرکننده به واسطه صادرات دارای منابع ارزی سرشاری است. افزایش منابع کشورهای صادرکننده به طور معمول افزایش درآمد دولت‌ها را نیز در بردارد و بنابراین موجب تورم می‌شود. این در حالی است که کالاهای قابل مبادله در این اقتصاد، همچنان به قیمت‌های جهانی مبادله می‌شوند؛ بنابراین سطح قیمت این کالاها در سطح‌های قبلی باقی‌مانده و در مقابل شوک افزایش قیمت‌ها و رونق به وجود آمده به بخش‌های غیرقابل مبادله، مانند ساختمان و خدمات منتقل می‌شود که افزایش دستمزدها در این بخش را در پی دارد. افزایش دستمزد در این بخش‌ها موجب انتقال نیروی کار از بخش قابل مبادله صنعت و تولیدات کارخانه‌ای به بخش غیرقابل مبادله می‌شود.

آنچه تا به حال در اقتصاد کشورمان بوده راه‌حل کشور برای دور زدن تحریم‌ها و فروش نفت به طرق ممکن است. چون برنامه‌ریزی دولت‌ها کوتاه‌مدت و چهارساله است هیچ‌گاه به سمت غیرنفتی کردن اقتصاد پیش نرفته‌ایم؛ زیرا هم زمان‌بر است و هم نیاز به مدیریت همه‌جانبه دارد. اقتصاد غیرنفتی هم مشکل کسری بودجه را مرتفع می‌کند و هم درآمدهای دولت را پایدار می‌کند. مورد اول به نوعی اثر هسته‌ای تورم را کاهش می‌دهد؛ زیرا عمده مشکل هسته تورم که ناشی از رفتارهای مالی در کشور است به خاطر کسری بودجه دولت پدید آمده‌اند. مورد دوم نیز اثر پوسته‌ای تورم را کاهش می‌دهد. اثر پوسته عمدتاً ناشی از نوسانات نفتی - ارزی در کشور است و غیرنفتی کردن اثر مهمی بر آن دارد.

از آنجا که اقتصاد بدون نفت صرفاً یک عنوان زیبا است و به عنوان نقشه راه (Agenda) بیان می‌شود؛ بایستی برای خود زیرهدف تعیین کند. در این زمینه پیشنهادهایی مطرح می‌شود:

۱. جلوگیری از خام‌فروشی با تعیین معافیت‌های مالیاتی برای سرمایه‌گذاری در زنجیره ایجاد ارزش افزوده از نفت. پس از نفت مواد شیمیایی پایه قرار دارند که امروزه در کشور زنجیره

آن‌ها موجود است اما مراحل بعد مثل مواد شیمیایی واسطه و سپس مواد کاربردی (فرموله شده) هنوز ناقص هستند و ظرفیت کافی ندارند؛

۲. کم کردن سهم نفت از درآمدهای دولت به صورت بلندمدت و واریز وجوه به صندوق ذخیره ارزی (توسعه ملی) همانند آنچه کشورهایی مثل نروژ انجام دادند؛

۳. تدوین قوانین جدید برای بازار کار و بیمه بیکاری (اصلاح قانون کار)؛

۴. روی آوردن به صنایع جدید و میان‌مدت پربازده مانند گردشگری از طریق اصلاح قوانین و ساختارها، ایجاد مشوق‌های اقتصادی و معافیت‌های مالیاتی، سرمایه‌گذاری توأمان صندوق توسعه ملی (مازاد درآمدهای نفتی) و شرکت‌های خصوصی (حتی خصوصی-دولتی) و دیگر محرک‌های فرهنگی و تبلیغاتی؛

۵. تدوین نقشه راه برای صنایع ناقصی که در بلندمدت موجب توسعه پایدارند. به طور مثال صنعت حمل‌ونقل که خود با اموری چون توسعه ریلی، بندر و جاده‌ها مرتبط است. توجه ویژه به قوانین سرمایه‌گذاری در این حوزه، جذب سرمایه خارجی در قراردادهای بلندمدت و گام‌بندی پروژه‌ها برای بهره‌برداری و تأمین مالی گام‌های بعدی از گام‌های احداث شده بسیار اهمیت دارد؛

۶. دیپلماسی منطقه‌ای با کشورهای مشترک‌المنافع که در بلندمدت سرمایه‌گذاری متقابل کم‌ریسک دربردارد و نیز ظرفیت مغفول‌مانده بسیاری برای صادرات و واردات در آن‌ها وجود دارد.

همه موارد در جهت سیاست‌های بالا عملی نمی‌شود مگر آنکه دوره دولت‌های ایران افزایش یابد و یا نظام‌های حزبی تقویت شوند. اکثر ناکارآمدی‌ها در اثر هدف‌گذاری کوتاه‌مدت به وجود آمده است. همچنین یکی از بزرگ‌ترین گام‌ها کوچک کردن دولت و تبدیل آن به یک نهاد پاسخگو است. در واقع اگر درآمد دولت‌ها از محل مالیات باشد؛ مجبور به خدمت‌رسانی به صنایع و کل کشور می‌شوند. این یک هدف دوطرفه است. از طرفی بایستی مجموعه دولت خود ارزیابی کند و بخش‌های کم‌بازده را اصلاح و کوچک کند. از طرف دیگر غیرنفتی شدن اقتصاد مطالبه عمومی کشور را در کارآمد بودن دولت ایجاد کند. کوچک کردن دولت‌ها کسری بودجه را

کاهش می‌دهد و حتی برطرف می‌کند؛ اما این نکته هم در گرو اصلاحات اولیه در نظام سیاسی کشور از قبیل طولانی‌تر کردن دولت‌ها و یا ایجاد احزاب پاسخگو است. همه موارد بالا به نوعی مرتبط با مسئله تورم هستند که بیان‌کننده اثر بسیار مطلوب غیرنفتی شدن اقتصاد بر هسته و پوسته تورم است.

۴-۵. حساب ذخیره ارزی

یکی از مواردی که در بخش قبل هم بررسی شد، ایجاد حساب ذخیره ارزی بود. با توجه به نوسانات قیمت نفت و قیمت ارز، وجود یک حساب ارزی که قدرت ذخیره و بهره‌برداری داشته باشد؛ لازم است. در زمان گشایش اقتصاد در صدی از درآمدها در آن ذخیره می‌شود و در دوره افول درآمدها در صدی از همان پس‌اندازها بازپرداخت می‌شود؛ بنابراین این صندوق قابلیت عمل به عنوان یک نوسان‌گیر قیمت جهانی نفت را دارد. همچنین از محل ذخیره‌ها قابلیت سرمایه‌گذاری با چشم‌انداز بلندمدت برای صندوق وجود دارد. گرچه این طرح همان‌طور که قبلاً ذکر کردیم در کشور اجرایی شده است، اما با تحریم‌های ریاست‌جمهوری جدید آمریکا علیه ایران عملاً حساب‌های ارزی صندوق در دسترس نیست و کارایی خود را از دست داده است. مثلاً پیشنهاد دولت کنونی به برداشت از صندوق در جهت کمک‌رسانی برای مخاطرات طبیعی اخیر (سیل و زلزله) خود تورم‌زا است؛ زیرا اکثر حساب‌های صندوق در خارج از کشور بلوکه هستند و این کار تا حدی همانند افزایش پایه پولی و چاپ پول توسط بانک مرکزی است. ترکیب دارایی‌های صندوق می‌توانست به صورت‌های دیگری از قبل اجرایی بشود تا در برابر این‌گونه مسائل مقاوم باشد. سرمایه‌گذاری داخلی بر روی صنایع کم‌ریسک و یا ایجاد راهکارهای تبادلات مالی جدید با کشورهای (متحد و متعهد) جدید و سرمایه‌گذاری ارزی در بانک‌های آن‌ها و یا خرید اوراق قرضه آن‌ها از جمله راهکارهای جایگزین هستند که بخشی از آن‌ها نیز اجرایی شده است.

صندوق بایستی در جهت خوداتکا و غیرنفتی کردن درآمدهای دولت قدم بردارد. بدین صورت که در یک دوره بلندمدت سهم خود را از درآمدهای دولت افزایش دهد به نحوی که موتور محرک عدم وابستگی دولت به نفت باشد؛ زیرا دولت در شرایط آرمانی باید متکی به خود و درآمدهای مالیاتی خود باشد.

این کار موجب جلوگیری از رخ دادن تورم پوسته می‌شود. صندوق ذخیره نوسانات نفت را ضربه‌گیری می‌کند و در نتیجه نقش نفت در نوسانات تورمی (پوسته تورم) کاهش می‌یابد.

۶. پیامدهای اقدامات جمهوری اسلامی ایران در مهار تورم

۶-۱. عملیات بازار باز

در ایران از دی‌ماه سال ۱۳۹۸ عملیات بازار باز ایجاد شد؛ اما برخی از کارشناسان اقتصادی معتقدند که این نوع از عملیات بازار باز ایجاد شده در ایران کارآمد نیست.

در شهریور سال ۱۳۹۸ پیش از شروع این طرح در دی‌ماه ۹۸، یک پژوهش در مرکز پژوهش‌های مجلس با تأکید بر ضرورت بهره‌گیری از عملیات بازار باز به عنوان یک عملیات مؤثر در سیاست‌گذاری، نسبت به انحراف این ابزار هشدار داد. این پژوهش بیان می‌دارد با توجه به کسری بودجه احتمالی دولت در سال ۱۳۹۸ این امکان وجود دارد که در عمل، عملیات بازار باز تبدیل به ابزاری برای تأمین کسری بودجه دولت از طریق پایه پولی شود. در این شرایط دولت برای تأمین هزینه‌های خود اوراق بدهی منتشر می‌کند و بانک مرکزی نیز در پوشش عملیات بازار باز، موظف به خریداری این اوراق می‌شود. در این صورت مضرات پولی کردن کسری بودجه در اقتصاد پدیدار خواهد شد. همچنین از نگاه این پژوهش در صورت موضع انفعالی بانک مرکزی در قبال اضافه برداشت‌ها، کارکرد عملیات بازار باز به عنوان ابزار سیاست پولی از بین خواهد رفت و صرفاً کارکرد نمایشی خواهد داشت.

۶-۲. استقلال بانک مرکزی

در ایران طبق قانون برنامه سوم توسعه، دولت از استقراض مستقیم از بانک مرکزی منع شده ولی در چهار دهه گذشته بانک مرکزی نتوانسته به وظیفه اصلی خود، که کنترل قیمت‌ها و تورم است، عمل کند و در خدمت دولت و رفع نیازهای بودجه‌ای بوده و زمانی که بانک مرکزی در این جهت حرکت می‌کند، طبعاً هدف اصلی کنترل قیمت‌ها نمی‌تواند محقق شود.

در سال ۱۳۸۹ مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، با بررسی شاخص استقلال بانک مرکزی که توسط آقای کوکرمن تنظیم شده است؛ در گزارشی آورده است که در دهه‌های ۷۰ و ۸۰ این شاخص ۰.۳۷ از ۱ بوده است. این در حالی است که در همان سال میانگین این شاخص در سطح جهان معادل ۰.۴۷ برآورد شده است اما محمود بهمنی، رئیس وقت بانک مرکزی، پایین بودن

این شاخص را نمی‌پذیرد و در صحن علنی مجلس شورای اسلامی نسبت به این مسئله این‌چنین واکنش نشان می‌دهد:

«اگر روزی احساس کنم که استقلال بانک مرکزی خدشه‌دار شده است، همان روز استعفا خواهم داد.»

و بحث‌های مرتبط با استقلال بانک مرکزی در مجلس شورای اسلامی نهم به جایی نمی‌رسد. همین که علی‌رغم نظر مجلس شورای اسلامی که خواستار برکناری ایشان بوده است؛ رئیس‌جمهور وقت مانع از این کار شده است خود به وابستگی بانک مرکزی به دولت ایران اقرار می‌کند. با روی کار آمدن دولت یازدهم ولی‌الله سیف ریاست بانک مرکزی را بر عهده می‌گیرد. ایشان از ابتدای تصدی این جایگاه بر ضرورت استقلال بانک مرکزی تأکید داشته است؛ اما پس از شروع تورم مهارنشدنی در سال ۱۳۹۷ با حکم رئیس‌جمهور برکنار شد. آقای سیف در خصوص استقلال بانک مرکزی در دوره تصدی‌اش گفته است:

«بحث استقلال بانک مرکزی را خیلی مطرح می‌کنیم، اما بانک مرکزی استقلال لازم و مانور عملیاتی در سیاست‌های پولی و ارزی را ندارد. در جایگاهی قرار گرفته است که رئیس‌مجمع آن رئیس‌جمهور است و علاوه بر آن عضو ستاد اقتصادی دولت است. این‌ها جزو سیاست‌های کلان کشور تلقی می‌شود و هم‌زمان است با یک سری سیاست‌های بین‌المللی دیگر مانند مذاکرات هسته‌ای که در آن مذاکرات گفته می‌شود خیلی مهم است که هم‌زمان با مذاکرات، بازار ارز ثبات داشته باشد.»

این مسائل نشان می‌دهد که هنوز در کشور ما تصمیمی جدی در راستای استقلال بانک مرکزی حاصل نشده است. وظایف و اختیارات بانک مرکزی از قوانینی است که بیشتر آن‌ها در سال ۱۳۵۱ و قبل از انقلاب اسلامی تدوین شده است و مجلس‌ها در پس از انقلاب به کم و زیاد کردن این وظایف و اختیارات پرداخته‌اند؛ بنابراین مجلس شورای اسلامی نهادی است که می‌تواند به تغییر ساختارهای بانک مرکزی در جهت بالا بردن این شاخص کمک کند.

اگر بخواهیم به عملکرد کشور خودمان در مسیر استقلال بانک مرکزی پردازیم و اینکه چرا این اتفاق در عمل به وقوع نمی‌پیوندد، دو عامل را می‌توان نام برد. یکی اینکه به طور طبیعی دولت‌ها هیچ‌کدام تمایلی برای آنکه بانک مرکزی از آن‌ها مستقل شود ندارند و به طور طبیعی

چنین لایحه‌ای را به مجلس ارائه نمی‌کنند. به نظر می‌رسد که این موضوع باید از طریق دیگری غیر از دولت انجام شود. نکته دیگر بحث شفافیت لازم در صورت مستقل شدن بانک مرکزی است که فعلاً ارگان‌ها آمادگی این میزان شفافیت را ندارند و آن را نمی‌پذیرند. مورد بعدی موضوع نظارت بر بانک‌ها است که امری اختلافی یا به نظر برخی محققان امری است دارای تعارض منافع. در واقع وظایف بانک مرکزی و وزارت اقتصاد باید به شکل شفاف مشخص باشد.

۶-۳. اقتصاد بدون نفت و حساب ذخیره ارزی

در بخش دیگری از علل تورم به درآمدهای نفتی و نبود برنامه‌ریزی بلندمدت برای بهره‌بردن درست از این درآمدها اشاره کردیم. یکی از علل این مسئله را می‌توان ساختار سیاسی موجود در قانون اساسی تعریف کرد که در آن دولت‌ها و مجلس‌ها که از عوامل شکل دادن ساختارهای اقتصادی هستند؛ چهارساله تعریف شده‌اند.

اما آیا در کشور ما همه مسئولین و نهادهای سیاست‌گذار کوتاه‌مدت هستند؟

یکی از مسئولیت‌هایی که در سطح سیاست‌گذاری کلی در ساختار سیاسی جمهوری اسلامی ایران حضور بلندمدت دارد؛ مقام معظم رهبری است. طبق اصل ۱۱۲ قانون اساسی که در متمم قانون اساسی در سال ۱۳۶۸ اضافه شده است؛ رهبری برای تهیه و تدوین پیش‌نویس‌های سیاست‌گذاری‌های کلی باید به مجمع تشخیص مصلحت نظام مراجعه کند؛ بنابراین رهبری به عنوان یکی از سیاست‌گذاران بلندمدت با تیمی که در مجمع تشخیص مصلحت نظام به صورت بلندمدت و با انتصابات خود تشکیل می‌دهد یکی از وظایف سیاست‌گذاری را به‌ویژه در سطح بلندمدت بر عهده دارد.

آیا مقام معظم رهبری تاکنون از این اختیارات خود بهره‌ای برده‌اند؟ آیا سیاست‌گذاری‌های بلندمدت توسط رهبری در ایران برای حل مشکل تورم وجود دارد؟

آیت‌الله خامنه‌ای دو بار بر سر ابلاغ سیاست‌های کلی اصل ۴۴ قانون اساسی به دولت‌های هشتم و نهم و سیاست‌های غیردولتی کردن اقتصاد و خصوصی‌سازی به صورت گسترده ورود کرده‌اند. در سال ۱۳۸۹ در زمانی که در دولت دهم درآمدهای نفتی به بیشترین میزان خود در سال‌های پس از انقلاب اسلامی رسید، مقام معظم رهبری از سیاست‌هایی تحت عنوان اقتصاد مقاومتی سخن گفتند و آن را از راهکارهای مقابله با تحریم‌های نفتی برشمردند و از آن سال مجمع تشخیص

مصلحت نظام شروع به نوشتن متن این سیاست کرد و سرانجام در سال ۱۳۹۲ در ابتدای کار دولت یازدهم این سیاست‌های کلی به همه قوا از جمله دولت ابلاغ شد و آیت‌الله خامنه‌ای از این سیاست‌ها به عنوان تکمیل‌کننده سیاست‌های اصل ۴۴ قانون اساسی که پیش‌تر ابلاغ شده بود؛ یاد می‌کنند. سیاست‌هایی که علی‌طیبنیا، وزیر وقت اقتصاد و امور دارایی و مالی ایران، از آن به عنوان راهی که فشارهای خارجی را در برابر اقتصاد ایران بی‌اثر می‌سازد؛ یاد می‌کند. در بندی از این سیاست بیست‌ساله و بلندمدت داریم:

«افزایش سالانه سهم صندوق توسعه ملی از منابع حاصل از صادرات نفت و گاز تا قطع وابستگی بودجه به نفت»

پیش‌تر دیدیم که یکی از راهکارهایی که دولت هفتم و هشتم برای اصلاح تورم در پیش گرفت؛ ایجاد صندوق توسعه ملی جهت ذخیره‌سازی ارزهای نفتی برای انجام سرمایه‌گذاری‌های بلندمدت به جای هزینه‌های تورم‌زای کوتاه‌مدت بود؛ اما با روی کار آمدن دولت نهم، دولت به منظور توسعه و آبادانی با برداشت‌های زیاد از این صندوق و خرج کردن درآمدهای نفتی به جای ذخیره‌سازی و یا سرمایه‌گذاری‌های بلندمدت، موجب ایجاد تورم در کشور شد. همان‌طور که دیدیم این وابستگی به بودجه نفتی بود که موجب شد دولت دهم برای کنترل تورم به راه‌هایی برای دور زدن تحریم‌ها رو آورد که موجب روی دادن فساد در این حوزه نیز شد. دولت یازدهم نیز به جای اجرای این سیاست، وابستگی کشور به درآمدهای نفتی را بیشتر کرد طوری که با رأی آوردن یک رئیس‌جمهور جمهوری خواه در آمریکا تمام برنامه‌های اقتصادی دولت تحت‌الشعاع قرار گرفت. پس با وجود سیاست‌های اقتصادی بلندمدت در جهت رفع این وابستگی اقتصادی به نفت که منجر به تورم شده است؛ اما باز هم دولت‌ها تن به این سیاست‌ها نمی‌دهند. می‌توان به این موضوع تأکید کرد که سیاست‌های بلندمدت رفع تورم باید توسط دولت، مجلس و بانک مرکزی بیان شوند و منطبق بر سیاست‌های کلی رهبری باشند؛ زیرا الزامی قانونی برای تبعیت دولت‌ها از سیاست‌های رهبری وجود ندارد. مرجع اصلی سیاست‌گذاری در حوزه اقتصادی دولت و مجلس است و بایستی آن‌ها به جاگذاری سیاست‌های کلی نظام در قانون اهتمام ورزند که این امر تاکنون به‌درستی اجرا نشده است.

با وجود اینکه تغییراتی همانند پیشرفت در زمینه صنایع پتروشیمی برای جلوگیری از خام فروشی در راستای اقتصاد بدون نفت انجام شده است، اما با توجه به مدت روی کار بودن دولت مردان، این پروژه‌ها عمق‌بخشی نشده‌اند و هنوز زنجیره کاملی ندارند. همچنین از آنجایی که طرح اقتصاد بدون نفت نیازمند یک برنامه مداوم و بلندمدت است که غالب بهره و سود آن در بلندمدت ظاهر می‌شود و نفع چندانی در کوتاه‌مدت ندارد؛ بسیار محال است که افراد در دو قوه مجریه و مقننه در این راستا اقدامی انجام دهند و به جرئت می‌توان گفت طرح استقلال اقتصادی از نفت در این ساختار سیاسی به طور عادی پیشنهاد نخواهد شد.

۷. وام‌دهی عادلانه، راهکاری سریع

تا اینجا راهکارهای بنیادین کنترل و کاهش تورم در ایران را به صورت کلی دیدیم. آنچه از این پس به آن می‌پردازیم راهکاری مبدعانه و جدید است که متناسب با شرایط کنونی است. تا اینجا کار بنگاهی به نام بانک با دریافت سپرده‌های مردمی اعتبار سرمایه‌ای کسب می‌کند و از متقاضیان وام دعوت می‌کند تا طرح خود را برای دریافت وام به آن‌ها ارائه دهند. پس از تشکیل کارگروه‌های تخصصی و بررسی طرح‌ها، بانک اقدام به وام‌دهی به طرح‌های پرسود و کم‌ریسک می‌کند. تا اینجا کار همه چیز در روال طبیعی قرار دارد. از آنجا که در ایران دولت مالک اکثر بانک‌ها است و مدیرعامل آن به وسیله دولت منصوب می‌شود؛ نفوذ دولت را به اختصاص وام‌ها افزایش می‌دهد. حالا دولت می‌تواند به جوانی هجده‌ساله وام ۱۰۰۰ میلیاردی اختصاص دهد. این کار با تک برگ کاغذی خطاب به مدیرعامل بانک از طرف مسئول مربوطه انجام می‌شود. این طرز رفتار فسادزا و ناعادلانه است. بانک بایستی به عنوان سپرده‌پذیر مردم، در جهت بهینه کردن وام‌دهی‌ها گام بردارد تا سودآور شود و هم امنیت سپرده‌ها را تضمین کند و هم سهام‌داران خود را به سود برساند، اما حضور پررنگ دولت حساب‌ها را بهم می‌زند. دیگر کارگروهی در عمل برای تشخیص سودآور بودن پروژه‌ها تشکیل نمی‌شود و به صورت دستوری وام‌ها اختصاص می‌یابند.

ابتدا باید به این نکته توجه کرد که راهکار مؤثر بایستی دارای پشتوانه مردمی باشد و نفع اکثریت را در پی داشته باشد تا به اجرا بیانجامد. به طور مثال کوچک کردن دولت و کم کردن هزینه‌های آن راهکاری مؤثر در جبران کسری بودجه است که خود مادر مشکلات تورمی ایران است؛ اما این طرح دارای مخالفان گسترده‌ای در سطح جامعه است؛ زیرا کار کردن برای دولت

پدیده‌ای همه‌گیر است و در نگاه اول آحاد مردم را به مخالفت وامی‌دارد. پس نکته اول جلب هواداران اکثریت یا به تعبیر معادل اکثریت هوادار است.

مورد دیگری که به ریشه‌یابی عملی مسئله تورم کمک می‌کند این است که بدانیم منتفعان بزرگ از وجود تورم در کشور چه کسانی هستند؟ هنگامی که پول در حال افت ارزش مزمین است؛ چه کسانی می‌توانند از آن بهره ببرند؟ به روشنی پاسخ این سؤال وام‌گیرندگان است. کسانی که در ابتدای سال یک وام یک‌ساله با بازپرداخت ده درصدی از بانک دریافت می‌کنند؛ با احتساب یک تورم سی درصدی در سال می‌توانند تسهیلات خود را در بازارهای موازی مثل طلا، ارز و اخیراً بورس قرار دهند و در نتیجه با فرض رشد این بازارها تنها به میزان تورم یعنی سی درصد، در پایان سال پس از بازپرداخت، بیست درصد حاشیه سود برای آن‌ها رقم می‌خورد. این مهم که از عدم ثبات و تورم مزمین ناشی شده است در نظام بانکی فعلی بسیار رواج دارد. کار آنجایی دردناک می‌شود که افرادی با رانت و به سبب توصیه‌نامه افراد ذی‌نفوذ در دولت اقدام به اخذ وام‌های کلان از بانک‌ها می‌کنند. در ادامه می‌بینیم این امر اولاً، تورم‌زا است ثانیاً برخلاف سیاست‌های عدالت‌طلبانه و جلوگیری از فاصله طبقاتی است.

برای اثبات تورم‌زایی این وام‌های کلان، این اشاره کافی است که پول در دسته اول گردش خود از بانک به وام‌گیرنده، اثر تورم‌زایی ندارد. پس از گذشت مدتی با چرخش و گردش ده تا صد دوره‌ای این پول میان افراد در اقتصاد، اثر تورمی آن هویدا می‌شود؛ بنابراین زنجیره اول یعنی وام‌گیرنده، پول پرارزش‌تری دارد. وام‌های کلان به علت داشتن مالک یکپارچه قدرت تورم‌زایی بیشتری دارند. در واقع اگر فرض کنیم یک وام ۱۰۰۰ میلیاردی به یک نفر داده شود؛ تورم‌زاتر است از وامی که به ۱۰۰۰ نفر به صورت مساوی داده شود؛ زیرا پول کلان قدرت ورود و ایجاد موج تورمی در بازارهایی مثل خودرو، مسکن، ارز، طلا و بورس را دارد. در واقع ما با دوراه پیش روییم؛ اولی تورم‌زایی تک‌جانبه و دیگری تورم‌زایی همه‌جانبه. مورد اول تورم‌زاتر از مورد دوم است؛ زیرا مالک واحد دارد و قدرت ایجاد موج (به معنی اثرات تورمی پول پس از گردش میان افراد در اقتصاد) بیشتری دارد، اما مورد دوم چون با ۱۰۰۰ مالک اداره می‌شود قدرت کمتری در ایجاد موج هم‌افزا دارد. همچنین در مورد دوم تورم ایجاد شده عادلانه‌تر است؛ زیرا نفع برندگان از این تورم، به جای یک نفر ۱۰۰۰ نفرند.

آنچه صریحاً راهکار ما است تک‌فرمولی کردن وام‌دهی در نظام بانکی به وسیله بخشنامه همگانی بانک مرکزی است. سیستم وام‌دهی باید به سمتی برود که به همه سپرده‌گذاران، شاخص اعتبار وام اختصاص گیرد. به طور مثال یک کارمند با پس‌انداز ده میلیون تومانی در نظام بانکی به مدت ده سال قادر است ۱۲۰ میلیون تومان وام بگیرد؛ او با مراجعه به بانک قادر است این وام را دریافت کند، به دیگری واگذار کند و یا اختیار آن را به بانک بسپارد. این راهکار که در ذیل سیاست‌های مبارزه با فساد و نیز فاصله طبقاتی تدوین شده است بیان می‌دارد از این پس هیچ فردی (حتی مدیرعامل بانک مرکزی به عنوان نفر اول نظام مالی کشور) قادر به اخذ وام نخواهد بود مگر آنکه به میزان وام دریافتی شخصاً سپرده داشته باشد. در عمل هر فرد به ازای درصدی از سپرده که نزد بانک دارد اعتبار دریافت وام دریافت می‌کند که پس از ارائه ضمانت مناسب می‌تواند از آن وام برخوردار شود. البته با توجه به مقدار اعتبار وام، این ضمانت مناسب می‌تواند همان سپرده‌ای که در بانک دارد باشد. در حال حاضر هر بانک مجاز است به ازای درصدی از سپرده‌هایش وام اعطا کند؛ اما این اعطای وام با تشخیص بانک به افراد یا بنگاه‌های گوناگون اختصاص می‌یابد که فسادزا است و سنجش صلاحیت اعتبار دریافت وام سلیقه‌ای خواهد شد؛ اما در این روش هر فرد با توجه مقدار سپرده‌اش که در سیستم ثبت است، می‌تواند مقدار مشخصی وام دریافت کند و در صورت دریافت وام بیشتر سیستم مرکزی متوجه خواهد شد. همچنین از اعطای وام‌های کلان بدون داشتن اعتبار مناسب نیز جلوگیری می‌کند. این امر در نگاه اول ناکارآمد محسوب می‌شود و این نکته را به ذهن متبادر می‌کند که اگر کسی خود دارای سپرده باشد چه نیازی به وام خواهد داشت. در ادامه راه‌حل را بیشتر توضیح می‌دهیم تا ابعاد آن روشن شود.

یکی از مسائلی که باید در کنار راه‌حل ما برطرف شود؛ معقولانه کردن نرخ ارز و سود حقیقی با تورم است. همانطور که در قسمت دیگری از متن هم به آن اشاره شد؛ محاسبه و لحاظ نکردن هسته تورم بر نرخ سود و ارز حقیقی توسط بانک مرکزی از مشکلاتی بود که خود پوسته تورمی را تقویت می‌کرد. در واقع بایستی سالانه اثر تورم تخمینی هسته را بر نرخ سود بانکی در نظر گرفت و آن را متناسب با تورم افزایش داد، اما در شرایط کنونی نه تنها این گونه نیست بلکه نرخ سود حقیقی سپرده‌های درون بانک منفی است؛ یعنی تورم رشد بیشتری از سپرده بانکی دارد. این امر باعث می‌شود نرخ بهره بازپرداخت بانک‌ها بسیار کمتر از تورم باشد. در نتیجه وام‌گیرنده‌ای که باید

تسهیلات را با ده درصد سود بازپرداخت کند؛ می‌تواند به بازارهای موازی روی بیاورد و از آنجا در سال سی درصد سود ناشی از تورم کسب کند و در نهایت با بیست درصد حاشیه سود وام خود را پس دهد. این یعنی وامی که قرار بود موجب تولید در اقتصاد شود؛ تنها از اثرات تورمی بهره برد و تولید و رشدی در پی نداشت! لزوم این کار بر کسی پوشیده نیست و اگر مایل به انجام تغییرات در نظام وام‌دهی و هدفمند کردن آن هستیم ناچاریم برای هسته تورمی هدف‌گذاری کنیم، آن را تخمین بزنیم و نرخ سود بانک‌ها را متناسب با آن زیاد کنیم.

در این نظام جدید وام‌دهی، دیگر کارگروهی تشکیل نمی‌شود و بانک‌ها بسته به میزان و طول مدت زمانی سپرده‌های مردم به آن‌ها وام می‌دهند. اگر تا قبل از این، بانک‌ها به میزان a درصد سپرده‌ها قادر بودند وام بدهند حالا نیز به همان نسبت a درصد وام می‌دهند. تنها نحوه تخصیص وام تغییر یافته است؛ به عبارت دیگر نرخ تسهیلات به سپرده دچار تغییر نمی‌شود. نکته دیگر اینکه اگر نرخ سود بانکی اثرپذیر از تورم هسته باشد، به تبع آن نرخ سود بازپرداخت بانک هم رشد می‌کند؛ بنابراین تنها کسانی وام خواهند گرفت که قادر به انجام تولید بهره‌ور باشند؛ یعنی وام گرفتن برای سرمایه‌گذاری در بازارهای موازی به دلیل سود بازپرداخت تورم‌محور معقولانه نیست. این بدین معنی است که با اجرای این طرح در بلندمدت به طور مثال حدود چهل تا نهایت شصت درصد سپرده‌گذاران مایل به دریافت وام خواهند بود نه همه آن‌ها. با در نظر گرفتن این نکته بانک‌ها هنوز قادرند برای چهل تا شصت درصد سپرده‌ها شخصاً تصمیم بگیرند؛ بنابراین بانک‌ها می‌توانند سالانه با تخمین محاسبه کنند که چند درصد سپرده‌ها را برای وام‌دهی در اختیار خواهند داشت و بنابر آن به متقاضیان وام اختصاص دهند.

یکی از مشکلاتی که به طرح وارد است، عدم توانایی آن در اختصاص وام‌های کلان تولیدی است که موتور محرک اقتصاد است و آن را به جلو می‌برد. برای حل این مشکل همانطور که در بالا ذکر شد چهل تا شصت درصد سپرده‌ها به صورت شناور وجود دارند که سپرده‌گذاران آن‌ها از وام خود استفاده نمی‌کنند. حالا بانک می‌تواند با استفاده از یک بستر برخط اقدام به تخصیص وام این سپرده‌گذاران به صورت مستقیم یا غیرمستقیم به متقاضیان حقیقی وام، نظیر شرکت‌ها و کارخانه‌ها در حال ساخت یا توسعه بکند. در این بستر، سپرده‌گذاری که به واسطه مدت‌زمان و میزان سپرده‌اش، مثلاً قادر به اخذ وام ۱۲۰ میلیون تومانی است، می‌تواند طرح‌های متقاضیان وام را در این

بستر مشاهده کند و به طور مثال اعتبار وام خود را به صورت نصف در دو طرح یکی مربوط به آب-رسانی به زمین‌های کشاورزی و دیگری مربوط به فاز توسعه کارخانه پتروشیمی اختصاص دهد. پس از بازپرداخت وام توسط این دو شرکت و دریافت سود حاصل از آن توسط بانک، مقداری از آن بسته به میزان تخصیص اعتبار، به این فرد اهدا می‌شود. همچنین در حالت غیرمستقیم این فرد می‌تواند بانک را عهده‌دار تخصیص اعتبار کند و در نهایت تنها سود حاصل را دریافت کند. این بستر که به نوعی از لحاظ ساختاری به بازار بورس شباهت دارد کمک می‌کند تا در گام نخست هر کس بتواند خودش برای وام تخصیص یافته به سپرده‌هایش تصمیم بگیرد. سه راه پیش روی اوست: خودش وام بگیرد، به صورت مستقیم به کسی وام بدهد و یا بانک را وکیل وام‌دهی قرار دهد. در این گام هم هدف برقراری عدالت در بهره‌برداری از وام‌ها برقرار می‌شود و هم ریشه فساد در تخصیص وام برچیده می‌شود. در گام دوم متقاضی وام، هرچه طرح سودآور و کم‌ریسک‌تری داشته باشد می‌تواند امتیاز بیشتری در دریافت تسهیلات داشته باشد. شرکت‌های سوری که تا قبل از این وام سوری دریافت می‌کردند در این نظام به علت شفافیت امر، شناخته می‌شوند و درخواست آن‌ها برای وام از طرف سپرده‌گذاران رد می‌شود. همچنین شرکت‌های با سابقه درخشان در بازپس-دهی وام، به علت همین شفافیت شناخته می‌شوند و درجه اعتبار آن‌ها سال به سال بیشتر می‌شود و در نتیجه می‌توانند وام‌های بهتری دریافت کنند.

در همه موارد بالا وظیفه بانک‌ها از تصدی‌گری امر اختصاص وام به طور کامل به بررسی طرح‌ها، شفاف کردن آن‌ها، حسابرسی امور و در نهایت نمایش اطلاعات صحیح از طرح‌ها برای سپرده‌گذاران تغییر می‌کند. همچنین به هر طرح بسته به پیمانکار و متقاضی آن، درجه اعتبار اختصاص می‌دهند. سود بازپرداخت نیز توسط بانک و به صورت بازه‌ای دارای کران بالا و پایین تعیین می‌شود؛ اما مشخص‌کننده مقدار نهایی آن در این بازه، خود متقاضیان وام هستند تا بتوانند با هم به رقابت برای جذب وام پردازند.

در موارد خاص مانند وام ازدواج، مسکن و مخاطرات طبیعی، راهکار کلی به این صورت است که متولی امر به طور مثال: وزارت ورزش و جوانان، وزارت مسکن و شهرسازی، هلال‌احمر، خیریه‌ها، سازمان پدافند غیرعامل و ... بایستی برای اختصاص وام، سپرده متناسب را در بانک داشته باشد. این راهکار در بسیاری موارد راهگشا است. در موارد دیگر نیز مکمل این طرح ایجاد صندوق

وام قرض‌الحسنه در بانک‌ها است. سپرده‌گذار می‌تواند درصدی از اعتبار وام خود را جهت انجام امور بالا در این صندوق به ودیعه بگذارد و وام‌های با بهره حقیقی صفر درصد، برای امور انسان-دوستانه و خیرانه بالا از محل ذخیره این صندوق صرف شود. بانک‌ها با تخمین هر ساله این نرخ‌ها قادرند تسهیلات مقتضی را در این موارد اختصاص دهند.

۸. جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

به عنوان جمع‌بندی با مطالعه سیر تورم در اقتصاد ایران و بررسی راه‌های رفع آن و سیر حرکت دولت‌ها به سمت رفع تورم، می‌توان گفت که از آنجا که دولت‌ها در ایران چهارساله بوده و احزاب سیاسی پرننگی وجود ندارند، اقتصاد از سمت حاکمیت به دور از یک نگاه بلندمدت در مدیریت است و همچنین بانک مرکزی که نهادی بسیار مؤثر در اقتصاد و وابسته به این دولت‌ها است نیز نگاهی بلندمدت را دنبال نمی‌کند؛ بنابراین در بلندمدت لازم است که بانک مرکزی از دولت استقلال پیدا کند که همان‌طور که مشاهده شد این کار باید توسط نهادی غیر از خود دولت انجام شود. سپس با تغییر نگاه در مدیریت و پذیرش هسته تورمی نوسانات پوسته‌ای را با کمک بازارهای مالی تقویت شده و کارا و با استفاده از عملیات بازار باز کنترل کند و در سایه آرامش حاصل به سیاست‌های کاهنده هسته تورم بیندیشد. همچنین در بلندمدت غیرنفتی کردن دولت در کنار اقدامات بالا و مستقل از آن به دلیل تغییر روند بودجه و جبران کسری بودجه کمک شایانی به رفع مشکلات هسته‌ای تورم می‌کند.

اما با مرور تجربه‌های اقتصادی کشور در سال‌های گذشته به نظر می‌رسد که ساختار سیاسی و اجتماعی موجود به نحوی نیست که افراد و دولت‌ها بخواهند یا بتوانند تحولاتی عظیم در نظام اقتصادی ایجاد کنند و عموم راهکارهای اساسی پیشنهاد شده به دلیل هزینه‌های سیاسی و اجتماعی، در عمل به عملیاتی شدن منجر نمی‌شوند. در چنین شرایطی مسیر بهبود وضع اقتصادی راهکارهای کوچک و گام‌های کوتاه و تدریجی به سمت نقطه ایدئال است. راهکارهایی که منافع قشر گسترده‌ای از جامعه را تأمین کند و منافع قشر کوچکی را به خطر بیندازد و بدین ترتیب نیروی محرکه لازم برای اجرایی شدن آن وجود داشته باشد. این اقدامات به ظاهر کوچک شرایط را برای اقدامات بزرگ و بنیادینی که در ابتدا به آن اشاره شد فراهم می‌آورند و از اهمیت بالایی برخوردارند. ما در این متن ضمن بررسی راهکارهای اساسی رفع تورم یک راهکار جزئی برای

حرکت به سمت نقطه ایدئال اقتصاد ارائه کردیم. به امید آنکه این گام‌های کوتاه کشور را در بلندمدت به نقطه‌ای که شایسته آن است برساند.

منابع

- اندیشکده برهان (۱۳۹۷)، «اقتصاد بدون نفت؛ امکان‌سنجی عبور اقتصاد ایران از خام‌فروشی نفت». تهران: نشر دیدمان.
- بلانچارد، الیور (۱۳۸۹). «اقتصاد کلان». ترجمه جعفر حقیقت. تهران: نور علم.
- سایت بانک جهانی.
- سایت بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران.
- سایت مرکز آمار ایران.
- سایت مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی.
- سایت روزنامه دنیای اقتصاد.
- سایت خبری خبرآنلاین.
- سایت خبری تجارت نیوز.
- نیلی، فرهاد (۱۳۹۳). «اقتصاد بدون نفت از برنامه تا واقعیت»، نشریه آینده‌پژوهانه آینده‌نگر. سال ۳۵.
- نیلی، مسعود (۱۳۸۹). «رویکرد مناسب در مواجهه با تورم مزمن ایران». فصلنامه علمی-پژوهشی پول و اقتصاد. دوره ۲. شماره ۳. صص ۳۰-۱.